

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

فرستنده: علی کاظمی

۱۰/۰۸/۲۲

ایران در هفته‌ای که گذشت

جمعه ۲۹ مرداد ماه [اسد]

خامنه‌ای بیهوده پنداربافی می‌کند. اختلافات سلیقه‌نی نیست

بحران درونی هیأت حاکمه پیوسته ژرفتر می‌شود و اختلافات ابعاد جدیدتری به خود می‌گیرد. نزاع و کشمکش‌های باندهای حکومت اسلامی در سراسر این هفته نیز با حدت و شدت ادامه یافت. این نزاع اکنون به نقطه‌ای رسیده است که دیگر مداخله خامنه‌ای نیز برای آرام کردن جدال درونی کارساز نیست. سخنرانی وی در روز چهارشنبه این هفته، در جمع سران و مقامات سه قوه، گویای همین واقعیت بود. او می‌پذیرد که این اختلافات لاینحل‌اند، اما از مقامات دولتی می‌خواهد که آن را به شکاف‌های ترمیم‌ناپذیر تبدیل نکنند. خامنه‌ای گفت:

"دشمن از اختلافات کوچک، یک مسأله بزرگ می‌خواهد بسازد. نباید بگذارید. اینجور نیست که هر اختلافی بین دو مسؤول یا بین دو دستگاه، فاجعه‌ای باشد، نه. بالاخره ممکن است مجلس در یک زمینه‌ای جهت‌گیری داشته باشد، دولت جهت‌گیری دیگری داشته باشد، عقایدشان، سلیق‌شان مختلف باشد. اینها فاجعه نیست. اما این اختلافات را تبدیل کردن به شکاف‌های غیر قابل پر شدن و زخم‌های غیر قابل علاج، خطای بسیار بزرگی است."

خامنه‌ای ناگزیر است نزاع و درگیری درونی باندهای درونی رژیمش را بپذیرد، چرا که دیگر آن‌قدر آشکار و علنی هستند که نمی‌تواند بر آن‌ها سرپوش بگذارد. اما به رغم این که تمام اقدامات و نصایحش برای غلبه بر این اختلافات و بحران درونی حکومت با شکست روبرو شده است، چاره‌ای ندارد جز این که بروز اختلافات و شکاف‌های بزرگ را ساخته و پرداخته دشمن معرفی کند تا زوال و گنبدگی درونی جمهوری اسلامی را که نمود آشکار آن بحران‌های متعدد است، انکار کند.

اختلافی که خامنه‌ای به آن اشاره می‌کند، صرفاً "اختلافی بین دو مسؤول یا بین دو دستگاه" نیست. اختلاف "سلیق" نیست. اختلافات عمیق میان تمام ارگان‌ها و نهادهای جمهوری اسلامی، اختلافات عمیق در درون هر یک از آن‌ها، اختلافات عمیق میان نه فقط جناح‌های رژیم، بلکه میان گروه‌ها و باندهای متعدد آن‌هاست. اگر تمام این اختلافات مدام عمیق‌تر و تضادهای درونی پیوسته تشدید شده‌اند و بحران درونی حکومت را به مرحله کنونی آن رسانده‌اند،

از آن روست که جمهوری اسلامی با ورشکستگی سیاسی روبرو شده است. تمام سیاست‌های این رژیم در طول سه دهه گذشته با شکست روبرو شده است. نارضایتی توده‌های مردم ایران از وضع موجود به نهایت خود رسیده است. این مردم، دیگر نمی‌خواهند وضع موجود را تحمل کنند. این نارضایتی و اعتراض عمومی به یک بحران سیاسی انجامیده است. نزاع درونی لاینحل طبقه حاکم مقدم بر هر چیز انعکاسی از این بحران سیاسی است. هر جناح، گروه و دسته‌ای از نمایندگان سیاسی طبقه حاکم می‌خواهد به شیوه خودش بر این بحران غلبه کند. اما این شیوه‌ها پاسخ نمی‌دهند، نتایج معکوس به بار می‌آورند. نتیجتاً تضادهای درونی تشدید می‌شوند و اختلافات ابعاد وسیع‌تری به خود می‌گیرند. در این نزاع و کشمکش، هر جناح و گروه از زاویه منافع اقتصادی و سیاسی خود حرکت می‌کند. منافع اقتصادی و سیاسی گروه‌های رقیب را به خطر می‌اندازد، لذا به ناگزیر، تضادها و اختلافات باز هم تشدید می‌شوند. خامنه‌ای بیهوده می‌کوشد، دستی نامرئی را علت تشدید اختلافات درونی طبقه حاکم معرفی کند، ریشه و اساس مسأله در بحران ورشکستگی سیاسی جمهوری اسلامی نهفته است. درگیری‌هایی که در همین هفته میان باندهای درونی جمهوری اسلامی در جریان بود، مهر ابطال دیگری بر اظهار نظرهای خامنه‌ای بود. گروهی از رقبای احمدی‌نژاد به سرکردگی مطهری و توکلی در تدارک به زیر کشیدن احمدی‌نژاد از قدرت با ابزار سؤال و استیضاح در مجلس بودند و وعده دادند که به زودی آن را عملی خواهند کرد. مطهری گفت:

"مجلس در برابر قانون‌شکنی و بی‌حرمتی به قانون و اکنش نشان می‌دهد. عده‌ای از نمایندگان در حال انجام مراحل مقدماتی طرح سؤال از رئیس جمهور هستند تا کار به نتیجه برسد و رئیس جمهور با حضور در صحن مجلس به ابهامات و سؤالات نمایندگان در خصوص عدم اجرای قانون و مسایل دیگر که مد نظر نمایندگان است، پاسخ دهد." این اظهار نظر نه ناشی از اقتدار مجلس و گروه‌های رقیب احمدی‌نژاد، بلکه فقط بازتاب اختلافاتی است که لاینحل هستند. والا این واقعیت بر کسی پوشیده نیست که حتا اگر یک سوم نمایندگان گروه‌های رقیب، جرأت امضای طرح سؤال را به خود بدهند، نخست باید اجازه آن را از خامنه‌ای بگیرند. چون این مجلس رژیم استبدادی هیچ‌گاه اقتداری از خودش نداشته و نخواهد داشت. بعید هم به نظر می‌رسد که خامنه‌ای چنین اجازه‌ای به آن‌ها بدهد. اما فرضاً اگر چنین کاری نیز بتواند عملی شود و احمدی‌نژاد هم به مجلس برود، نه فقط اختلافی را حل نخواهد کرد، بلکه اختلافات را به شکل بی‌سابقه‌ای تشدید خواهد کرد. از هم اکنون که هنوز چیزی پیش نیامده است، طرفداران احمدی‌نژاد در این هفته خواستار محاکمه مطهری و توکلی به اتهام توهین به احمدی‌نژاد شدند.

خبرگزاری رسمی دولتی در این هفته مصاحبه‌های متعددی از گروه طرفداران احمدی‌نژاد در مجلس انتشار داد که آن‌ها از دستگاه قضائی رژیم خواستند که هر چه سریع‌تر این دو نفر را به پای میز محاکمه بکشاند. دستگاه قضائی رژیم نیز که خود درگیر اختلافات با دستگاه اجرایی است کمترین پاسخی به آن‌ها نداد. دقیقاً به همان شکلی رفتار کرد که احمدی‌نژاد در قبال درخواست گروهی از روحانیون مجلس و نامه‌های دیگر به اصطلاح نمایندگان برای تذکر به مشائی رفتار کرده بود. مهم‌تر این که مشائی در این هفته بار دیگر به بهانه سالروز مشروطیت سخنرانی کرد و با تمسخر سران دستگاه روحانیت و همه گروه‌های رقیب که خواهان ممنوعیت سخنرانی و تکرار مواضع وی شده بودند، و حتا رئیس کل ستاد نیروهای مسلح جمهوری اسلامی خواهان دستگیری و محاکمه وی شده بود، گفت: "به من گفته‌اند که حرف نزیم، هر چند که احترام آن‌ها واجب است، اما دیدم که واجب‌تر است که حرف بزنم." او غلیظ تر از گذشته بر سر مواضع خود تأکید کرد و نتیجه گرفت، به جز این مواضع "به جایی می‌رسیم که نه از ایران چیزی باقی می‌ماند و نه از اسلام." این نشان می‌دهد که قراری نیست اختلافات حل شوند، بلکه بالعکس خلاف تمایل خامنه‌ای هم اکنون "به شکاف‌های غیر قابل پر شدن و زخم‌های غیر قابل علاج" تبدیل شده‌اند. در عین حال

بازتاب این واقعیت نیز هست که اکنون دار و دسته احمدی‌نژاد از چنان قدرتی در درون جمهوری اسلامی برخوردار شده‌اند که به سادگی کسی نمی‌تواند حریفشان شود. نتیجتاً آنچه که در پیش روی جمهوری اسلامی قرار دارد، تشدید تضادها و عمیق‌تر شدن بحران درونی حکومت است. این وضع البته نمی‌تواند به مدتی طولانی دوام آورد. بالاخره یا توده‌های مردم ایران، کار را یکسره می‌کنند و خود قدرت را به دست می‌گیرند، یا یکی از دسته‌بندی‌های درونی رژیم با دسته‌بندی‌های دیگر تسویه حساب قطعی خواهد کرد و تمام قدرت را در دست خود متمرکز خواهد ساخت. اما اگر تمام قدرت در دست یک گروه نیز متمرکز گردد، از آنجائی که با ساخت و بافت جمهوری اسلامی، نمی‌توان راه حلی برای بحران‌های متعدد موجود پیدا کرد، ماجرا یک بار دیگر از نو تکرار می‌شود. ریشه فساد در خود جمهوری اسلامی است.

از ۲۸ مردادها چه باید آموخت

روز گذشته سالروز کودتای ۲۸ مرداد بود. رویدادی که مردم ایران همواره با نفرت و انزجار از آن یاد می‌کنند و سازمان‌دهندگان و مجریان آن را محکوم می‌نمایند.

جمهوری اسلامی همه ساله تلاش می‌کند با انعکاس بخشی از واقعیت مربوط به این کودتا در رسانه‌های تبلیغاتی خود و تحریف و سرپوش گذاردن بر بخش دیگری از واقعیات، از آن در خدمت اهداف سیاسی خود بهره‌برداری کند. جمهوری اسلامی امروزه با امریکا و انگلیس بر سر مسایل سیاسی منطقه‌ای اختلاف دارد. بنابراین تا جائی که افشای نقش امپریالیسم امریکا و انگلیس در سازمان‌دهی و برپائی این کودتا در خدمت اهداف سیاسی‌اش قرار دارد، به بازگو کردن آن می‌پردازد. اما آنچه را که همواره کوشیده است بر آن سرپوش بگذارد و یا به کلی تحریف کند، نقشی است که دستگاه روحانی به رهبری آیت‌الله کاشانی در اتحاد با دربار و قدرت‌های امپریالیست در جریان این کودتا داشته‌اند. اسناد آن نیز به قدر کافی انتشار یافته است. البته از این بابت، اتفاق خارق‌العاده‌ای هم رخ نداده است، چرا که تا پیش از استقرار جمهوری اسلامی، دستگاه روحانیت به استثنای عناصری از درون آن، همواره به عنوان متحد دربار و فنودال‌ها و یکی از پایگاه‌های داخلی امپریالیسم عمل می‌کرد و بر کسی هم پوشیده نبود که آخوندها نوکران و حقوق‌بگیران انگلیسی‌ها هستند. منافع متقابل و تنگاتنگی که میان امپریالیسم و دستگاه روحانیت در ایران وجود داشت، از این واقعیت نیز به خوبی آشکار است که وقتی با روی‌آوری توده‌های مردم ایران به انقلاب، قدرت‌های امپریالیست دریافتند که دیگر نمی‌توانند رژیم شاه را حفظ کنند، مناسب‌ترین آلترناتیو را روحانیت تحت رهبری خمینی برای سرکوب انقلاب و نیز جانشینی رژیم شاه یافتند و در کنفرانس گوادولوپ تصمیم به حمایت و پشتیبانی از وی گرفتند. اما هدف از اشاره به نقش دستگاه روحانیت در جریان کودتای ۲۸ مرداد، این نیست که گویا دستگاه روحانیت می‌توانست نقش دیگری داشته باشد. این دستگاه همواره، دستگاه تحمیق طبقات ستمگر و ستم‌ارجاج، کهنه‌پرستی، استبداد و عقب‌ماندگی در سراسر جهان بوده است. از آن‌رو به این مسأله اشاره شد که باید از دید وسیع‌تری نسبت به مسایل سیاسی که در ایران گذشته و می‌گذرد، برخوردار باشیم. وقتی که از امپریالیسم صحبت می‌کنیم، بحث از سلطه انحصارات اقتصادی در جهان سرمایه‌داری است که می‌کوشند بازارهای جهان را میان خود تقسیم کنند و با صدور سرمایه و کالاها به بازارهای انحصاری خود، سودهای هنگفت عاید خود سازند.

آن‌ها از طریق دولت‌هایشان، برای پیشبرد اهداف خود اقدام می‌کنند و در هر کجا که این منافع ایجاب کند از جنگ، کودتا و هر جنابیت دیگری استفاده می‌کنند تا به هدف خود برسند. اما آن‌ها نمی‌توانند به اهداف خود دست یابند، مگر آن که در داخل کشور هائی که به آن‌ها حمله نظامی می‌کنند یا به کودتا متوسل می‌شوند، متحدینی داشته باشند. در

کودتای ۲۸ مرداد، طراحان کودتا، امپریالیسم امریکا و انگلیس، متحدینی داشتند که مجری این کودتا بودند. فنودال‌ها، کمپرادورها، دستگاه روحانیت و در رأس آن‌ها دربار و نیروهای مسلح، بازوی اجرائی کودتا بودند و قدرت‌های امپریالیست، به اتکای آن‌ها توانستند، کودتای خود را به مرحله عمل و اجراء درآورند.

با این همه، این سؤال باقی‌ست که نقش توده مردم و نیروهای مخالف این کودتا در این میان چه می‌شود؟ چطور توده‌های مردم ایران اجازه دادند که دشمنان‌شان به کودتا متوسل شوند و پیروز شوند؟ می‌توان به ناپایداری و تزلزل جبهه ملی و شخص مصدق که بخشی از توده‌ها را به همراه داشتند، اشاره کرد. می‌توان به بزدلی و خیانت حزب توده که بخش دیگری از توده‌های مردم جانبدار آن بودند، اشاره کرد و از این که هیچ اقدامی برای مقابله با کودتائی که از پیش هم تدارک آن آشکار بود، انجام نگرفت، اشاره کرد. اما به هر شکلی که به مسأله نگاه کنیم، نقطه ضعفی را در میان توده‌های مردم می‌بینیم که همانا نبود تشکل و آگاهی و یک رهبری انقلابی، متکی به ابتکار عمل توده‌های مردم است. همین نقطه ضعف که عامل اصلی و تعیین‌کننده در پیروزی کودتاچیان بود، بار دیگر در ابعاد وسیع‌تری خود را نشان داد که نتایج آن حتا مخرب‌تر از کودتای ۲۸ مرداد بود و آن اعتماد مردم به یکی از مرتجع‌ترین شارلاتان‌های تاریخ به نام خمینی بود.

حالا گذشته از تمام فجایعی که این رژیم، در این ۳۱ سال به بار آورده است، ما در ایران، علاوه بر کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، با یک ۲۸ مرداد هم در سال ۱۳۵۸ روبرو هستیم و این روزی‌ست که خمینی تمام پرده‌ها را کنار زد و فرمان کشتار مردم کردستان و سرکوب و تعطیل دفاتر سازمان‌های سیاسی و تعدادی از مطبوعات را صادر کرد. این شارلاتان عوام‌فریب، با این ادعای جعلی که سازمان‌های سیاسی در کردستان، سر پاسداران را بریده‌اند و زنان را به گروگان گرفته‌اند، مردم ناآگاه را به بستن دفاتر سازمان‌های سیاسی در تهران، یورش به کردستان و قتل عام مردم کرد توسط نیروهای مسلح رژیم، برانگیخت. او فرمان کشتار تمام مخالفان را در کردستان صادر کرد. اما او هدف دیگری هم از این سرکوبگری‌های وحشیانه داشت. روز ۲۸ مرداد ۵۸، مجلس خبرگان قانون اساسی که جای مجلس مؤسسان را گرفته بود، تشکیل می‌شد. به رغم این که انتخابات این به اصطلاح مجلس از سوی نیروهای انقلابی و مترقی بایکوت گردید و نیروهای شرکت‌کننده در آن اساساً اسلام‌گرایان و تعداد کمی از ملی‌گرایان بودند، اما او هنوز اطمینان نداشت که دقیقاً همان قانون اساسی مورد نظر او تصویب خواهد شد، چرا که از قبل، اختلاف نظرها بر سر قانون اساسی میان او و ملی - مذهبی‌های طرفدار مهدی بازرگان علنی شده بود.

خمینی با فرمان حمله به کردستان و یورش به دفاتر سازمان‌های سیاسی و مطبوعات، خود را برای صدور بیانییه اولتیماتوم‌وار به مجلس خبرگان مورد حمایت خودش نیز آماده کرده بود. او در پیام خود گفت: "قانون اساسی و سایر قوانین در جمهوری اسلامی باید صد در صد اسلامی باشد. هر لایحه یا طرحی که از طرف یک یا چند نماینده به مجلس داده شود که مخالف اسلامی باشد، مردود و مخالف مسیر ملت و جمهوری اسلامی است." او که پیش از این فرمان داده بود که فقط جمهوری اسلامی آری یا نه! به رفراندوم گذاشته شود و خواست خود را به توده‌های متوهم ناآگاه دیکته کرده بود، اکنون به رغم این که مجلس خبرگان تماماً متشکل از طرفداران جمهوری اسلامی تشکیل شده بود، علناً اعلام می‌کرد، اگر چیزی مخالف نظر او تصویب شود، مردود و فاقد اعتبار است. ۲۸ مرداد خمینی را هم مردم ایران به این شکل تجربه کردند. اما ما مردم ایران، از این ۲۸ مردادها، چه چیزی آموخته‌ایم و چه چیزی باید بیاموزیم؟

باید آموخته باشیم که ضعف اصلی و عمده، در تمام این موارد، ناآگاهی، نامتشکل بودن، توهم و اعتمادهایی از روی ناآگاهی بوده است. مادام که این ضعف برطرف نشود، تاریخ ممکن است، هر بار به شکلی فاجعه‌بارتر تکرار

شود. تردیدی نیست که بخش بزرگی از مردم ایران، از این تجارب فاجعه‌بار بسیار آموخته‌اند، اما هنوز هم می‌توان گروه‌هایی از مردم را یافت که متأسفانه از این تاریخ فاجعه‌بار چیزی نیاموخته‌اند. دلیل می‌خواهید؟ پس از آن همه جنایت، کشتار، اختناق و سرکوب در جمهوری اسلامی، هنوز هم می‌توان گروهی از مردم را یافت که از روی ناآگاهی خود را سبز می‌نامند و به آزادی و رهائی‌شان در جمهوری اسلامی امثال موسوی و کروبی و خاتمی امید بسته‌اند. معدود گروه‌هایی را نیز می‌توان یافت که به افسانه‌پردازی قدرت‌های امپریالیست برای آوردن دمکراسی با جنگ و کشتار مردم، باور دارند. این هم دو نمونه است به نقد از کسانی که چیزی از تاریخ و تجربه نیاموخته‌اند.

رشد جهش‌وار جمعیت بیکاران در ایران

با انتشار آمار مربوط به افزایش تعداد بیکاران توسط مؤسسات رسمی رژیم، بحث و جدال بر سر تعداد و درصد واقعی بیکاران در این هفته بالا گرفته بود. گزارش مرکز آمار ایران حاکیست در بهار سال ۸۹ در مقایسه با بهار سال ۸۸، نرخ بیکاری ۵ / ۳ درصد افزایش یافته و به ۶ / ۱۴ درصد رسیده است.

این آمار حاکیست که نرخ بیکاری در جمعیت سنی ۱۵ تا ۲۴ ساله کشور نزدیک به ۳۰ درصد و در جمعیت سنی ۱۵ تا ۲۹ سال، بیش از ۲۶ درصد می‌باشد. نرخ بیکاری زنان حدوداً ۳ برابر مردان است. مرکز آمار در مجموع، تعداد بیکاران کشور را ۵ / ۳ میلیون اعلام کرده است. گرچه این آمار و ارقام نسبت به آنچه که تا همین چند ماه پیش اعلام می‌شد، یک افزایش ۱ تا ۵ / ۱ میلیون نفری را رسماً نشان می‌دهد، اما همین رقم ۵ / ۳ میلیون نفری نیز به هیچ وجه تعداد واقعی بیکاران را بازتاب نمی‌دهد. چرا که مرکز آمار از شیوه‌های متعددی برای کاهش تعداد بیکاران استفاده کرده است. از جمله، مرکز آمار در برآورد خود افرادی را که در هفته، یک ساعت کار کرده باشند، شاغل به حساب آورده است و نه بیکار. علاوه بر این برای نشان دادن تعداد بیش‌تر شاغلین، گروه سنی شاغلان را تا ۱۰ ساله‌ها پائین آورده است، تا بدین طریق بتواند کودکان کار را هم که اساساً به کار واداشتن آن‌ها برحسب معیارهای بین‌المللی جرم محسوب می‌شود، شاغل به حساب آورد. بر همین منوال گروه‌های متعدد دیگری نظیر سربازان، زنان و مردانی که بیکارند و تنها به خانواده خود کمک می‌کنند و نمونه‌های دیگری از این دست، در زمره شاغلین محاسبه شده‌اند. با این همه اگر در نظر بگیریم که جمعیت فعال حدود ۴۰ میلیون است، ما با جمعیتی ۱۵ میلیونی رو به رو هستیم که کار نمی‌کنند. هر آنچه هم که سر و ته قضیه زده شود، نمی‌توان رقمی کمتر از ۱۰ میلیون برای بیکاران به دست آورد. با این وجود برخی گروه‌های درونی رژیم، از جمله تشکل دولتی موسوم به خانه کارگر، این رقم را بیش از ۱۷ درصد معادل ۵ میلیون اعلام کرده است، در حالی که این رقم برای چند سال پیش صادق بود و نه امروز.

با تمام این اوصاف، همان رقم ۵ / ۳ میلیون اعلام شده از سوی مرکز آمار، منجر به مخالفت‌هایی از سوی دیگر نهادها و مؤسسات دولتی شده است. مشکل آن‌ها، از جمله وزارت کار هم در این است که نمی‌توانند پس از آن که مدام گزارش‌های واهی پیرامون اشتغال‌های ملیونی انتشار داده بودند، سر و ته قضیه دروغ‌های خود را به هم آورند. تاکنون مدام آمار و ارقام دولتی در مورد کاهش تعداد و نرخ بیکاران انتشار می‌یافت، اما اکنون آمار رسمی مرکز آمار نشان می‌دهد که بیکاری در دوران احمدی‌نژاد نه فقط کاهش نیافته، بلکه بالعکس حدوداً دو برابر شده است.

علت آن هم پوشیده نیست. اقتصاد ایران در مجموع با بحران روبروست و صنایع و مؤسسات دولتی با رکود و کساد روبرو هستند. برخی مؤسسات به کلی ورشکست یا تعطیل شده‌اند و برخی دیگر با ظرفیت پائینی به کار

خود ادامه می‌دهند. اخیراً خبرگزاری ایلنا خبر داد که از میان ۸۵۰ کارخانه موجود در شهرک صنعتی شمس‌آباد، تنها ۵ کارخانه با ۱۰۰ درصد ظرفیت کار می‌کنند. همین خبرگزاری می‌افزاید، یک شرکت پیمانکاری ساختمانی کارگران خود را از ۱۲۰۰ نفر به ۱۷ نفر تقلیل داده است و صنعت ساختمان همچنان در رکود است و کارگران بیکار. عامل دیگری که منجر به افزایش شدید بیکاری شده است، سرعت بخشیدن به روند واگذاری مؤسسات دولتی به سرمایه‌داران بخش خصوصی است که در اغلب موارد یا کارگران به کلی بیکار شده‌اند و یا بخشی از کارگران کارخانه و مؤسسه و اگذار شده به بخش خصوصی، بیکار شده‌اند. در این میان، ملیون‌ها جمعیت جوان که به سن اشتغال رسیده‌اند، نیز وارد بازار کار شده، اما امکان جذب و اشتغال آن‌ها در شرایط کنونی موجود نیست و به سبب جمعیت عظیم بیکاران پیوسته‌اند. گرچه جمعیت بیکاران در دوران زمامداری احمدی‌نژاد افزایش شدیدی داشته، اما بیکاری همواره در جمهوری اسلامی از ابعادی به مراتب وسیع‌تر از کشورهای دیگر برخوردار بوده است. این واقعیتی است که اساس و ریشه بیکاری در نظام سرمایه‌داری است و اصلاً جزء لاینفک نظام سرمایه‌داری محسوب می‌شود. سیاست‌های اقتصادی جمهوری اسلامی نقش مخرب‌تری بازی کرده و به بیکاری در ایران ابعاد گسترده‌ای داده است. مادام که جمهوری اسلامی وجود دارد، حتا چشم‌اندازی برای تعدیل این بیکاری نیز وجود ندارد.

پنجشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۸۹

تفسیرهای خبری

صدور حکم اعدام برای یکی از زندانیان سیاسی

دادگاه به اصطلاح انقلاب تهران، برای یکی دیگر از بازداشت‌شدگان اعتراضات سال گذشته حکم اعدام صادر کرد. زندانی سیاسی فرح و احسان دو روز پس از یکشنبه خونین - عاشورا - در منزل دستگیر شد و هم اکنون هفت ماه است که در بازداشت موقت به سر می‌برد. وی که گفته می‌شود در کشور هلند زندگی می‌کند به دلیل بیماری دختر ۱۹ ساله‌اش که به سرطان مبتلا است و شیمی درمانی می‌شود به ایران سفر کرده بود.

اتهام وی از طریق همکاری با سازمان مجاهدین اعلام شده است. پیش از این تعدادی دیگر از زندانیان سیاسی به اتهام همکاری با سازمان مجاهدین به اعدام محکوم گردیده‌اند.

در جریان اعتراضات وسیع خیابانی در روز عاشورا که به یکشنبه خونین معروف گشت، بیشترین و حادثترین درگیری‌های خیابانی رخ داد و معترضان خیابانی در این روز بارها فریاد مرگ بر خامنه‌ای را سر داده و در برخی از مواقع به ماموران رژیم و مراکز سرکوب حمله کردند. در این روز هم چنین تعداد زیادی از معترضان توسط حکومت اسلامی جان خود را از دست دادند. رژیم اسلامی برای پنهان کردن واقعیت موضوع و نیز تیز کردن تیغ سرکوب از همان اول اعلام کرد که تظاهرات فوق توسط گروه‌های مخالف از جمله سازمان مجاهدین سازماندهی گردیده و از همین رو بود که بازجویان رژیم مامور شدند تا با شکنجه تعدادی از زندانیان را به عنوان اعضای سازمان مجاهدین و سازمان‌گر تظاهرات فوق، معرفی کنند. جالب آن که هیچ کدام از زندانیان سیاسی که به اتهام فعالیت برای سازمان مجاهدین به اعدام محکوم گردیده‌اند در تظاهرات روز عاشورا دستگیر نشده بودند. حتا تعدادی از آن‌ها ماه‌ها قبل از آن روز دستگیر شده بودند.

هم چنین از زندان‌های حکومت اسلامی خبر می‌رسد که در پی صدور حکم اعدام هشت زندانی در کرمان به اتهام قاچاق مواد مخدر از سوی دادگاه انقلاب کرمان، این احکام ضد بشری از سوی دیوان عالی کشور نیز تأیید گردیده است.

وضعیت در زندان‌های جمهوری اسلامی بسیار وخیم گزارش می‌شود. شکنجه زندانیان دیگر حد و مرزی ندارد و هر که هر زوری که دارد بر سر زندانی امتحان می‌کند. بر اساس یکی از این اخبار یکی از زندانیان عادی به نام حسن آرمین که استاد ورزش رزمی در شهر قزوین بوده در زیر شکنجه دچار فلج نخاعی شده است و هم اکنون بعد از هشت ماه از بازداشت و به رغم پیدا شدن متهم پرونده فوق و اثبات بی‌گناهی وی، در زندان گوهردشت به سر می‌برد. چندی پیش نیز خبر کشته شدن یکی دیگر از زندانیان گوهردشت به نام حسن قشقائی در زیر شکنجه ماموران زندان گوهردشت منتشر شده بود.

عدم رعایت حقوق زندانیان از جمله زندانیان سیاسی تاکنون واکنش‌های بسیاری را از سوی زندانیان به دنبال داشته است. هم اکنون تعدادی از زندانیان سیاسی در اعتراض به همین موضوع و اغلب به صورت انفرادی در اعتصاب غذا به سر می‌برند.

افزایش قیمت‌ها هم چنان ادامه دارد

به رغم گذشت یک هفته از آغاز ماه رمضان، افزایش قیمت‌ها هم چنان ادامه دارد و همه وعده‌های حکومت برای ثابت نگه داشتن قیمت‌ها توخالی از آب درآمد.

بر اساس آخرین اخبار در این میان به ویژه نرخ گوشت مرغ از افزایش چشمگیری برخوردار بوده و به قیمت هر کیلو ۳۵۰۰ تومان رسیده است. هم چنین قیمت گوشت قرمز نیز در روزهای اخیر افزایش پیدا کرده است. به اساس گزارش‌های فوق قیمت کالاهایی هم چون گوشت قرمز و مرغ نسبت به مدت مشابه سال قبل بیش از ۳۰ درصد افزایش یافته است. هم چنین با افزایش قیمت گوشت مرغ و قرمز، قیمت بسیاری از مواد خوراکی مانند حبوبات و مواد لبنی نیز افزایش پیدا کرده است.

در سال‌های اخیر شاهد تهی شدن هر چه بیشتر سفره کارگران و زحمتکشان بوده‌ایم. بر اساس آمارهای منتشره از سوی مرکز آمار، متوسط مصرف سرانه گوشت یک خانوار (که معادل ۳/۵ نفر در نظر گرفته می‌شود) تنها ۴۰ کیلوگرم می‌باشد که بیانگر کاهش ۷ کیلوئی در میزان مصرف گوشت نسبت به آمار سال ۱۳۸۰ است. البته همان طور که گفته شد این میزان متوسط مصرف گوشت است و در واقع مصرف گوشت در خانواده‌های تهیدست بسیار ناچیزتر از این مقدار است. در ایران به دلیل فاصله وحشتناک طبقاتی و توزیع ناعادلانه ثروت، سبب غذائی طبقات دارا و ندار بسیار متفاوت می‌باشد.

این موضوع وقتی بهتر درک می‌گردد که میزان مصرف سرانه گوشت در ایران را با برخی از کشورهای دیگر مقایسه کنیم. بر اساس آمار فوق که ۴۰ کیلوگرم گوشت قرمز برای یک خانوار در ایران در نظر گرفته شده، مصرف گوشت برای هر فرد کمتر از ۱۲ کیلوگرم در سال می‌شود. این در حالی است که مصرف گوشت به طور مثال در کشورهایی چون آمریکا ۴۵ کیلوگرم و استرالیا ۴۰ کیلوگرم به ازای هر فرد بوده است. یعنی با این حساب مصرف گوشت قرمز در آمریکا حدود ۴ برابر ایران است و این خود بیانگر فقر وحشتناکی است که توده‌ها را از خرید و مصرف گوشت قرمز ناتوان کرده است